

بحران مدرنیته و احیای اسلامی

محمد مرادی کانی باغی^۱

^۱ دکتری تاریخ اسلام دانشگاه ادیان و مذاهب

چکیده

مدرنیته یک وضعیت جهانی از تحول مداوم اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی تجربه انسانی است که در آن سنت یا دین نقش قابل توجهی ندارند. کاهش تدریجی نقش دین در مدرنیته از طریق اجرای اصول سکولاریسم، جهان را به بحران یا جاهلیت (بی‌خدایی) کشانده است. که جامعه‌شناسانی مانند آنتونی گیدنز آن را «بحران مدرنیته» می‌نامند. در پاسخ به این وضعیت، بسیاری از جنبش‌های احیای اسلامی پدیدار شده‌اند. انقلاب ایران در سال‌های ۱۳۵۷ به بسیاری از جنبش‌های احیای اسلامی موجود قوت بخشید و الهام‌بخش ظهور بسیاری دیگر شد. پدیده احیای اسلامی معاصر یک پاسخ تحول‌آفرین مذهبی به بحران مدرنیته است. یعنی ناتوانی سکولاریسم و فرآیند سکولاریزاسیون در تحقق وعده ارائه یک مدل نظم جهانی کامل. احیای اسلامی معاصر ضد مدرنیته نیست بلکه مخالف سکولاریسم است و تلاشی است برای هدایت مدرنیته از بحران آن از طریق یک فرآیند جامع و قوی اسلامی‌سازی - معرفی گسترده آیین‌ها، اعمال، فرآیندهای اجتماعی - فرهنگی و اقتصادی و توسعه‌های نهادی اسلامی به الگوی زندگی روزمره مدرن - و تبدیل مدرنیته از سرزمین جنگ به سرزمین صلح. این مقاله استدلال می‌کند که احیای اسلامی معاصر به دنبال هدایت مدرنیته از بحران فعلی آن از طریق یافتن الگوی جهانی زندگی در اسلام است. و بیان می‌کند که احیای اسلامی ضد مدرنیته نیست بلکه واکنشی مذهبی علیه پیامدهای منفی مدرنیته، به ویژه علیه سکولاریسم است.

واژه‌های کلیدی: بحران مدرنیته، احیای اسلامی، مدرنیته، عقلانیت، احیای اسلامی، سکولاریسم

مقدمه

انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ یک رویداد مهم در تاریخ معاصر ما بود که الهام‌بخش فعالیت اسلامی جدیدی در سراسر جهان به عنوان پاسخی به مشکلات اجتماعی، مذهبی، اقتصادی و سیاسی در بسیاری از بخش‌های جهان اسلام شد. و به جنبش‌های احیای اسلامی موجود انرژی مجدد بخشید (آقابابایی و رزاقی، ۲۰۲۲) و راه را برای ظهور بسیاری از جنبش‌های جدید در سراسر جهان هموار کرد و پدیده‌ای را به وجود آورد که به عنوان احیای اسلامی معاصر شناخته شد این یک پاسخ تحول‌آفرین با انگیزه مذهبی است به آنچه معمولاً، در جامعه‌شناسی، بحران مدرنیته نامیده می‌شود.

بحران مدرنیته جهانی است اما تأثیر آن بر جهان اسلام، به ویژه از زمان استعمار که جهان اسلام را تحت تأثیر قرار داد و باعث ایجاد بحران اجتماعی، اقتصادی و سیاسی شده‌چنان ادامه دارد. بنابراین، احیای اسلامی پاسخی به بحرانی است که تحت عنوان مدرنیته جهان را فرا گرفته است. احیای اسلامی معاصر، عمدتاً با تکیه بر متون اسلامی و شریعت به دنبال تحول مدرنیته یا جهان مدرن آینده از جاهلیت از طریق اقدامات مشخص مذهبی و سیاست‌های مبتنی بر دین است و به دنبال آغاز اصلاحات ساختاری برای کاهش و در نهایت غلبه بر بحران می‌باشد. احیای اسلامی معاصر، که از جنبش‌های احیای متنوع از نظر ایدئولوژیکی و روش‌شناختی تشکیل شده، یک واقعیت چندبعدی است، با تعدادی جریان بسیار متنوع در خود. (ارجمند ۲۰۰۴، ص ۱۱). که با شدت و وسعت متفاوت در سراسر جهان نفوذ کرده است. هرچند متنوع، اما آنچه آنها را گرد هم جمع می‌کند، نارضایتی‌های جمعی درباره وضعیت مسلمانان در جوامع اسلامی و راه حل پیشنهادی برای نارضایتی‌های اجتماعی-اقتصادی و سیاسی مسلمانان است. مسلمانان در اقدامات جمعی خود که ریشه در نمادها و هویت‌های اسلامی دارد، متحد هستند و به دنبال ایجاد «ترویج ایدئولوژی‌های قانون و شریعت» می‌باشند (آقابابایی و رزاقی ۲۰۲۲، ص ۲۴۹).

اعضای جنبش‌های احیای اسلامی ضد مدرنیته نیستند؛ بلکه عموماً با فلسفه غربی، ناسیونالیسم سکولار، سرمایه‌داری مادی، سوسیالیسم، کمونیسم و غرب‌گرایی مخالف هستند. علاوه بر این، آنها سکولاریسم را منفورترین ویژگی مدرنیته می‌دانند (آقابابایی و رزاقی ۲۰۲۲) و بنابراین برای حذف آن تلاش می‌کنند. احیای اسلامی واکنشی تدافعی در برابر مدرنیته و پاسخی به شرایط نامساعدی است که در آن وجود دارد. این بدان معنا نیست که احیای اسلامی فی نفسه مخالف مدرنیسم است، بلکه ضد غرب زدگی و ضد سکولاریسم است. احیای اسلامی معاصر را واکنشی تدافعی در برابر مدرنیته سکولار، به ویژه سکولاریسم غربی می‌داند و برای پاسخی به «نظم نوین جهانی، دموکراسی غربی، اومانیسم، سکولاریسم و فمینیسم» است (آقابابایی و رزاقی ۲۰۲۲، ص ۲۵۰). این محققان تأکید می‌کنند که احیای اسلامی معاصر واکنشی تدافعی در برابر مدرنیته است و به طور خاص علیه سکولاریسم است. برای احیای اسلام، سکولاریسم، هم به عنوان یک ایده و هم به عنوان عمل، بر قلمرو «دنیوی» که در تضاد با حوزه مقدس و «آخری» است تمرکز می‌کند و دین را از امور مدنی جدا می‌کند و دولت را در حال کاهش ارزش‌ها و نقش‌های نهادهای دینی در امور موقتی می‌بیند. برای نمونه می‌توان به مواردی در جهان اسلام اشاره کرد تا نشان داد که هژمونی سکولار غرب، باعث ایجاد اسلام مستعمره، مطیع و خدمتگزار که محدود به حوزه خصوصی شده است.

بسیاری از جوامع نارضایتی‌های اجتماعی-فرهنگی، اقتصادی و سیاسی گسترده‌ای را تجربه می‌کنند. و این بزرگترین آفت مدرنیته و عامل اصلی بحران آن می‌باشد. از این رو حذف سکولاریسم از مدرنیته و جایگزینی آن با اسلام به عنوان شیوه کامل

زندگی که در آن دین و دولت در هم تنیده شده اند، در اولویت است. به همین ترتیب برای مسلمانان به طور کلی، اسلام مبتنی بر تعالیم قرآن و سبک زندگی پیامبر اسلام (ص) طرح کاملی برای نحوه رفتار افراد در جامعه است.

جامعه مدرن با منفعت مادی و کالاهای مصرفی به آنها پاداش می‌دهد، اما روح آنها را غارت می‌کند» (دراج ۱۹۹۹، ص ۲۲۷). آنها «در نظر می‌گیرند که در تحلیل نهایی مدرنیسمی که توسط عقل و بدون خدا تولید شده است، در خلق ارزش‌ها موفق نبوده است» (کپل ژیل، ۱۹۹۴، ص ۴). احیاگران اسلامی، مدرنیته را نیازمند صرفه جویی می‌دانند و برای رسیدن به آن، باید دگرگون شود یا آنچه اغلب در ادبیات توصیف می‌شود، اسلامی شود (یونگ ۲۰۱۶). اسلامی‌سازی مدرنیته از منظر احیاگرایی اسلامی معاصر، مستلزم حذف سکولاریسم به عنوان یک ایده و عمل و جایگزینی آن با اسلام به عنوان دین و دولت و نیروی مسلط و گسترده‌ای است که بر کل الگوی زندگی روزمره مدرن نفوذ می‌کند. از دیدگاه آنها، جهان باید با بازگشت فرد به ارزش‌های اسلامی، قوانین حقوقی اسلامی و احساس هویت جهانی اسلامی و احساس اجتماع و تعلق به دین اسلام سوق یابد (دراج ۱۹۹۹). این یک فرآیند فراگیر برای افزایش نفوذ اسلام در همه عرصه‌های زندگی و سیاست و عملکرد دولتی از جمله القای حس اجتماع مبتنی بر ارزش‌های اسلامی و تنظیم مجدد جامعه بر اساس آموزه‌های کتاب مقدس اسلامی است (رحمان، ۲۰۲۱).

این مقاله می‌خواهد به‌طور جامعه‌شناختی به این سؤال پاسخ دهد که چرا احیای اسلامی معاصر پدیده‌ای رو به رشد در مدرنیته سکولار است، به‌ویژه زمانی که پیش‌بینی سکولاریسم مبنی بر اینکه با دور شدن دین از حوزه عمومی و ورود به حوزه خصوصی، به مرور زمان از بین می‌رود. بنابراین، هدف مقاله مروری بر وضعیت کنونی احیاگری اسلامی معاصر و سپس کمک به گسترش دامنه درک ما از این پدیده و ایجاد بینش منطقی جامعه‌شناختی نسبت به این پدیده است. آنچه حائز اهمیت است این است که با استفاده از بحران مدرنیته به عنوان ابزاری تحلیلی، یعنی شناسایی عوامل تعیین کننده و پیامدهای بحران مدرنیته، بینشی منطقی و مفصل جامعه‌شناختی از پدیده معاصر احیاگری اسلامی ارائه می‌دهد. بنابراین باید سه مفهوم کلیدی، یعنی مدرنیته، بحران مدرنیته و احیای اسلامی را با جزئیات بررسی کرد و سپس نشان داد که شکست مدرنیته در عمل به وعده‌هایش، واکنش مسلمانان فعال و نگران را برانگیخته است که در گروه‌ها یا جنبش‌هایی ادغام شده‌اند که منجر به ایجاد پدیده‌ای جهانی از تجدید حیات اسلامی معاصر شده است. شکست مدرنیته در تحقق وعده‌اش به این دلیل است که سکولاریسم به عنوان مؤلفه کلیدی مدرنیته، ذاتاً نیروی مخربی است که مدرنیته را به بحران کشانده است. احیای اسلامی معاصر یک پدیده جهانی است که در درون خود متنوع است و تلاشی است مبتنی بر دین از سوی احیاگران اسلامی برای بیرون راندن مدرنیته از بحران آن از طریق یافتن طرح کلی سبک زندگی در اسلام. احیاگران اسلامی ضد مدرنیته نیستند، بلکه قیامی دسته جمعی علیه نابسامانی‌های فرهنگی و اجتماعی مدرنیته هستند. جنبش‌های احیاگر اسلامی در مجموع «پاسخی به شرایط مدرنیته - به تمرکز قدرت دولتی و توسعه اقتصادهای سرمایه‌داری - و بیان فرهنگی مدرنیته هستند» (لاپیدوس ۱۹۹۷، ص ۱).

احیاگران اسلامی با برنامه‌ریزی برای حذف سکولاریسم از مدرنیته و جایگزینی آن با اسلام از طریق یک فرآیند فراگیر اسلامی‌سازی که مسلمانان را قادر می‌سازد تا خود را از نظر اسلامی بازتعریف کنند و تغییر جهت دهند و خود را نسبت به تغییرات در دنیای پیرامونشان بازتعریف کنند، به این هدف دست یابند. جنبش‌های احیاگر اسلامی در معرفی سکولاریزم بعنوان یک تهدید فرهنگی نقش مهمی در توسعه ایدئولوژیک، مبارزه سیاسی و بازسازی جهان مدرن بازی می‌کنند. تبلیغ

دینی یکی از راه‌هایی است که احیاگران اسلامی می‌توانند بوسیله آن به طور فعال در نظم بخشیدن به مدرنیته کمک کنند. علاوه بر این، باید به دنبال ایجاد راه‌ها و فرصت‌هایی بود که با استفاده از ابزارهای احیاگر دیگری مانند آموزش در همه عرصه‌های زندگی، جامعه را شکوفا کرد. برخلاف وعده‌های مدرنیته سکولار، بسیاری از جوامع مسلمان نارضایتی‌های گسترده اجتماعی-فرهنگی، اقتصادی و سیاسی مداومی را تجربه می‌کنند (اسپوزیتو ۱۹۸۳) و عدم سرمایه‌گذاری در فرصت‌های شغلی، آموزش و اقتصاد و استثمار بی‌پایان کشورهای غیرغربی توسط غرب وجود دارد (بوکارتی ۲۰۲۰). آنها این را مصیبت مدرنیته و علت اصلی بحران آن می‌دانند. بنابراین، حذف سکولاریسم از مدرنیته و جایگزینی آن با اسلام به عنوان یک شیوه کامل زندگی که در آن دین و دولت درهم تنیده‌اند، در اولویت است. اصطلاح مدرنیته برای اولین بار در دهه ۱۶۲۰ استفاده شد (وسوآرد، مارینوس، ۲۰۱۷). این اصطلاح برای اولین بار توسط شارل بودلر در سال ۱۸۶۴ ابداع شد. (واگنر ۲۰۰۸). اواخر قرن هفدهم، این واژه در چارچوب نزاع باستانی‌ها و مدرن‌ها در آکادمی فرانسه، در مورد برتری «فرهنگ مدرن» وارد شد. دوران تاریخی پس از رنسانس یا عصر عقل، که در آن دستاوردهایی در زمینه‌های مختلف به اشکال مختلف حاصل شد که با دستاوردهای دوران باستان قابل مقایسه نبود، زمانی است که مدرنیته به عنوان یک مفهوم و یک پدیده، بخشی از فرهنگ و زندگی اروپایی شد (اوردل، ۱۹۹۷).

مدرنیته که مشتق شده از قید modo به معنای «در حال حاضر» یا «در این لحظه» یا «اکنون» است (دمیر اومر ۱۹۹۲). این امر ارتباط نزدیکی با گسترش ذهنیت فردی، افزایش عقلانی شدن، توسعه سریع علم و فناوری، ظهور بوروکراسی و رشد شهرنشینی، ظهور دولت-ملت‌ها، توسعه سرمایه‌داری و کاهش تأکید بر جهان بینی مذهبی دارد. مدرنیته عامل گذار در جامعه از فئودالیسم به سیستم مدرن است. به عنوان مثال، جوامع مدرن معمولاً دارای اقتصادهای سرمایه‌داری، یک سیستم سیاسی دموکراتیک، یک ساختار اجتماعی طبقه بندی شده هستند و از فناوری و ماشین آلات برای ایجاد امکان تولید انبوه استفاده می‌کنند. دانشمندان در بیان خود در مورد اینکه این فرآیند از چه زمانی شروع شد و دقیقاً چه زمانی جوامع در غرب مدرن شدند، متفاوت هستند.

درباره دوره بندی مدرنیته اختلاف نظر وجود دارد، برخی از نویسندگان آن را با ظهور و گسترش سرمایه‌داری از قرن چهاردهم تا هجدهم مرتبط می‌دانند، برخی با تغییرات مذهبی قرن پانزدهم به بعد که مبنای عقلانی‌سازی را فراهم کرد، برخی دیگر با شروع صنعتی شدن در اواخر هجدهم و قرن نوزدهم و برخی دیگر با دگرگونی‌های فرهنگی قرن نوزدهم.

تعاریف و تبیین‌های متعددی از مدرنیته و نسخه‌های متفاوتی از تاریخ آن وجود دارد که محققان تلاش می‌کنند تا بدون هم‌گرایی در پاسخ‌ها، به پرسش مربوط به مدرنیته به طرق مختلف بپردازند. مدرنیته به عنوان یک پدیده جهانی متمایز یا شرایط وجود اجتماعی، بر شکل جدیدی از خودآگاهی انسان بنا شده است که در آن عقلانیت انسانی غالب خواهد بود و بی‌خردی، عرف و خرافات را تابع خواهد کرد و کارآمدی آن برای برنامه ریزی و دستیابی به بهبود پیشرونده در همه نهادهای اجتماعی از طریق اعمال آزادانه اراده است. انسانها این توانایی را دارند که طبیعت را آنگونه که هست - واقعی، محکم و قابل اعتماد - درک کنند که وابستگی به مفاهیم الهیاتی یا ماورایی را کاهش می‌دهد. واگنر توضیح بیشتری در مورد مفهوم مدرنیته ارائه می‌دهد که نشان می‌دهد. مدرنیته عبارت است از اعتقاد به آزادی انسان - طبیعی و غیرقابل سلب، همانطور که بسیاری از فیلسوفان فرض می‌کردند - و به توانایی انسان برای تعقل، همراه با قابل درک بودن جهان، یعنی سازگاری آن با

عقل انسانی در اولین گام به سوی عینیت، این تعهد اساسی به اصول خودتعیین فردی و جمعی و در انتظار تسلط روزافزون بر طبیعت و تعامل معقول تر بین انسان ها تبدیل می شود.

توضیح سکولاریسم

سکولار به قلمرو مادی اشاره دارد و سکولاریسم به عنوان یک سیستم یا ایدئولوژی شناخته می شود که بر قلمروی دنیوی تأکید زیادی می کند. بر اساس این اعتقاد باید قلمرویی از دانش، آرمان ها و اعمال وجود داشته باشد که عاری از تأثیرات و دستورات مذهبی باشد، آنچه که اغلب از نظر سیاسی، «دولت متوازن» نامیده می شود. (تیلور، چارلز ۲۰۰۷) سکولاریسم را به عنوان یک ذهنیت اومانیستی با تمرکز کامل بر این جهان در تعقیب ارضای ایده آل انسانی که بدون کمک خدا یا نیروی ماورایی، بلکه با تلاش صرف انسانی قابل دستیابی است، تعریف می کند. سکولاریسم به معنای مشارکت کامل در زندگی اجتماعی-فرهنگی، اقتصادی و سیاسی بدون ملاقات با خداست. این «انواع اخلاق اجتماعی فایده‌گرایانه است و به دنبال بهبود انسانی از طریق عقل، علم و سازمان اجتماعی است» (منشی پوری ۱۹۹۸، ص ۱۰). سکولاریسم طرفدار این است که دین و دولت باید از یکدیگر جدا شوند" (وو، بینگ بینگ، ۲۰۱۸، ص ۵۹). به عبارت دیگر، دین جزئی از زندگی خصوصی و عمومی نیست و در تصمیم‌گیری، طراحی و توسعه سیاست‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی، شکل دهی و تداوم زندگی و نظم بخشیدن به روابط اجتماعی، هیچ اشاره‌ای به دین نمی شود. (کدی، نیکی ۲۰۰۳، ص ۱۴-۱۵).

و برای معنا بخشیدن به جهان، اتکای انحصاری بر عقل انسان کافی است می‌گوید که سکولاریسم بر این باور است که نهادها و ارزش‌های دینی نباید هیچ نقشی در امور موقتی دولت-ملت ایفا کنند (کدی، نیکی، ۲۰۰۳، ص ۱۴-۱۵). در چند صد سال اخیر، بسیاری از محققان و نویسندگان در غرب سکولاریسم را «خیابان یک‌طرفه به سوی مدرن‌سازی» توصیف کرده‌اند و در آثار معاصر علوم اجتماعی متوجه شده است که سکولاریسم اغلب به‌عنوان همراه طبیعی با گسترش علم، آموزش، و ادیان تفسیر می‌شود. و در نهایت برای ادیان سازمان یافته قدرتمند در جامعه مدرن (کدی، نیکی، ۲۰۰۳، ص ۱۶) سکولاریسم نهادهای دینی را از نهادهای دولتی جدا می‌کند و مذهب مجاز به تسلط بر حوزه عمومی نیست. در قرن بیستم، سکولاریسم به طور کلی به عنوان ایدئولوژی شناخته می‌شود که از ریشه کنی تأثیرات مذهبی در نهادهای سیاسی، اجتماعی و آموزشی حمایت می‌کند. به عنوان یک جهان بینی، سکولاریسم به طور کلی بر جدایی بین حوزه های مذهبی و سیاسی تأکید کرده است. در نتیجه، نهادهای اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی در سراسر جامعه مدرن از نفوذ و کنترل دین خارج می‌شوند. کاهش نفوذ دینی بر دولت، نهادها، عقاید و رفتار و افزایش کنترل دولت بر حوزه‌های عمومی و خصوصی مشاهده می‌شود. سکولاریسم رهایی از کنترل دینی تمام حوزه های حیاتی جامعه مدنی و نهادهای غیرمذهبی مانند آموزش، رفاه اجتماعی، قانون و مجامع بیان عقیده و عمل را امکان پذیر می‌سازد. افزایش اعتقاد به ماوراءالطبیعه، ملاحظات ممتاز مادی و پایان دادن به تأثیر اعتقادی دینی بر فرآیندهای حیاتی جامعه مدرن، یعنی قانونگذاری و آموزش، افزایش یافته است. کل این فرآیند دین را به حاشیه رانده و از قلمرو عمومی به حوزه خصوصی می‌راند و آن را عملاً بی اثر می‌کند، به ویژه دین اسلام، که یک روش کامل زندگی است که در حوزه خصوصی و همچنین در حوزه عمومی اعمال می‌شود (اسپوزیتو، جان، ۱۹۸۸). سکولاریسم با سکولاریزاسیون پیوند دارد. در حالی که سکولاریته اغلب به عنوان شرایطی توصیف می‌شود که در آن دین در برخی از حوزه‌های خاص جامعه مانند حوزه عمومی و دولت غایب است و ممکن است نتیجه تعامل بین مختلف اجتماعی باشد یا ناشی از نیاز به مداخله سیاسی باشد، اما سکولاریزاسیون فرآیند پیچیده‌ای برای جدا کردن دین از سیاست است و در آن نظام

دینی فراگیر و متعالی در یک جامعه حاشیه‌ای متفاوت ارائه می‌شود (ریزبرودت، مارتین، ۲۰۰۷) توجه به اینکه اسلام یک شیوه کامل و جامع زندگی است برای احیاگران اسلامی بسیار مهم است که استدلال می‌کنند این نوع دین است که برای دگرگونی مدرنیته و حل بحران آن لازم است، اما سکولاریسم مضر، سرسختانه بر سر راه آن ایستاده است. سکولاریسم ذاتاً از نظر احیاءگری اسلامی یک نیروی ویرانگر است و عامل اصلی بحران مدرنیته و رفع آن ضروری است.

بحران مدرنیته

مدرنیته علاوه بر نتایج مثبتی که داشته شده است، باعث ایجاد تهدید و بحران در جامعه شده و رفتارهای مخاطره آمیز را تحریک کرده است. بشر توانسته است بسیاری از فرآیندهای طبیعی را با موفقیت کنترل کند و با این حال از بین همه گونه های بیولوژیکی، هوموساپینس به دلیل تمایلات مخرب خود (به عنوان مثال، حرکت به سمت رشد اقتصادی بی وقفه یکی از گونه های در معرض خطر انقراض است) (توبرا، پیوتر، ۲۰۰۱، ص ۰۱) بحران مدرنیته که پدیده ای پیچیده، چندوجهی است، قطعاً شایسته یک تحلیل قوی جامعه شناختی است. احیاءگری اسلامی پدیده ای پاسخگو است که با مدرنیته و مسلمانان تعامل پیچیده ای دارد، که در تلاش است تا راه حلی پایدار برای بحران مدرنیته ارائه دهد که از نظر اجتماعی کارآمد و از نظر روانی برای رفاه جمعیت جهان مفید باشد. مدرنیته همیشه به عنوان نقطه مقابل توسعه نیافتگی، مذهب و سنت، دیده می‌شود. با این حال، بسیاری از بحث‌های معاصر نه تنها دیدگاه متفاوتی درباره مدرنیته به ما می‌دهند، بلکه در واقع ادعاهای مدرنیته را به چالش می‌کشند و استدلال می‌کنند که ویژگی‌های مدرن مانند سرمایه‌داری و ناسیونالیسم، آمیزه‌ای سمی از افسون‌زدگی، انبوهی، و ناپایداری توسعه را ایجاد کرده‌اند و ما را به سمت حفظ ویژگی‌های فرهنگی سوق می‌دهند. (دوارا، پراسنجیت، ۲۰۱۵). بنابراین، به جای گنجاندن تحلیل خود از بحران مدرنیته در بستر سنتی معرفت‌شناسی مدرنیستی و هستی‌شناسی فلسفی، باید با نگاه کردن به واقعیت جامعه‌شناختی مدرنیته و تبیین‌های اجتماعی-اقتصادی و جامعه‌شناختی بحران، زمینه مفهومی را تغییر داد احیاءگری اسلامی واکنشی است به پیامدهای منفی یا بحران مدرنیته که شتاب ارتباطات اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی در چند دهه اخیر انگیزه ای مستمر برای گسترش منابع و قلمرو ایجاد کرده است و سرمایه داری مادی و سکولاریسم مردم را از هم جدا کرده و به حالت افسونگری با اثرات منفی چند برابری می‌کشد - ظهور مجدد اسلام در غالب جنبش‌های احیاءگر اسلامی برای ابراز برتری خود در صحنه بین‌المللی و پرداختن به بحران مدرنیته است.

برای شروع، باید پرسید که منظور از «بحران مدرنیته» چیست؟ بحران مدرنیته با این ایده همراه است که یک تفکر نادرست در مورد مدرنیته و پیرامون آن وجود دارد که در نهایت منجر به بحران می‌شود، یعنی با برخی استثناها، یک حالت کلی افسون زدایی وجودی در دنیای مدرن وجود دارد (اوردل ۱۹۹۷). قبل از سال ۱۹۰۰، یک اعتماد عمومی در اروپا (که گفته می‌شود خانه اصلی مدرنیته) در میان جمعیت آن وجود داشت که فناوری، نوآوری، علم، منطق و عقلانیت اروپایی، قاره اروپا و جهان را به پیشرفت مداوم، شکوفایی و زندگی سعادتمندانه برای همه سوق خواهد داد (هراکلیدس و دیالا، ۲۰۱۵) با این حال، در سال ۱۹۰۰ تغییری در نگرش اروپایی به وجود آمد که بسیاری از گروه‌های طبقه متوسط و بالا نسبت به تمدن اروپایی احساس نارضایتی و نگرانی کردند و شروع به زیر سوال بردن دکتترین، ادعاها، وعده‌ها و جهت‌گیری آن کردند (اوترام، دوریندا، ۱۹۹۷). آنها متوجه شدند که وعده مدرنیته برای ایجاد یک مدینه فاضله جاودانه، کلان شهر بشریت، هرگز محقق نخواهد شد. آنها احساس کردند در تمدن اروپایی کمبودی وجود دارد و شروع به احساس شک و تردید در مورد فرهنگ غربی کردند و نگرانی‌ها

در مورد برخی از ایده‌های علوم و علوم انسانی که با جنگ جهانی اول بیشتر شد، پدیدار شد (پاگدن، آنتونی، ۱۹۹۳). بسیاری از عوامل دیگر در مجموع به عنوان "بحران مدرنیته" شناخته شدند. همه اینها منجر به راه‌های جدید و در عین حال تاریک‌تر برای درک بشریت شد که در آن بسیاری از وجود پیشرفت شک کردند و شروع کردند به این فکر که عقل و علم لزوماً به پیشرفت، رفاه، مدنیت و زندگی خوب منجر نمی‌شود. (الکساندر، جفری، ۲۰۱۳).

بحران مدرنیته در دوران اخیر خود را در سطوح بالای بی‌معنایی، ریشه‌زدایی، بی‌آینده‌گی، ناامیدی، تباهی و محرومیت‌های مادی و معنوی نشان می‌دهد. شواهدی از بی‌عدالتی گسترده اجتماعی، بی‌اخلاقی حاد ادیان سیاسی گسست و استبداد، و بحران فکری وجود دارد (گیرلینگ، جان، ۱۹۹۷). در چند دهه گذشته جهان شاهد صنعتی‌زدایی، افول دولت-ملت، کاهش بهره‌وری، افزایش بیکاری، فقر، حاشیه‌نشینی، نابرابری، خشونت، و گسترش اقتصادهای سیاسی نئولیبرال بوده است. این امر با بی‌معنایی آزاردهنده زندگی مردم ترکیب می‌شود - فراگیر شدن تیرگی و ناامیدی، شرایط فردی زندگی مدرن که مردم را از هم جدا می‌کند، و مردان و زنان مدرن گرفتار «تنش هستی» دائمی هستند. (اتزیونی، آمیتای، ۱۹۷۵) مدرنیته به افراد نوید «زندگی خوب» را داد، زندگی‌ای که با شکوفایی دموکراسی در همه جا، برخورداری زنان از آزادی کامل، حقوق کارگران و بهبود شرایط زندگی برای توده‌ها، رواج گسترده برابری و عدالت اجتماعی، و با پیشرفت‌های تکنولوژیکی از بین رفتن فاصله، تحرک سریع و آسان و ارتباطات فوری می‌شود. علاوه بر این، پیشرفت نامحدود، اعتماد بی‌قید و شرط فراوان به عقلانیت ابزاری، اعتماد بی‌حد و حصر به دانش تخصصی و ظرفیت تحول‌آفرین پیشرفت فنی و علمی (گیدنز، آنتونی، ۱۹۹۱) و در نهایت تعهد به برنامه ریزی استراتژیک و کنترل طبیعت، عملیات نهادی، و فرآیندهای اجتماعی که عملکرد روان سیستم را تضمین می‌کند، متعهد شد (طالب، نسیم، ۲۰۰۷). با این حال، متوجه می‌شویم که برخی از وعده‌های اصلی مدرنیته محقق نشده است.

چرا مدرنیته در بحران است؟

دانشمندان و صاحب نظران، نظرات مختلفی در مورد علل «بحران مدرنیته» دارند. اختلاف دیدگاه‌ها گویای تنوع چندگانه گفتمان خود «مدرنیته» است که منعکس‌کننده اختلاف نظر علمی در مورد ماهیت «جامعه مدرن» و فرد مدرن از جمله تفاوت‌های ظریف ارزش‌های انسانی، آرمان‌ها، تعهدات یا تعالی است. با این حال، یکی از راه‌های پرداختن به این پرسش، بررسی زیربنای فلسفی مدرنیته است. در سطح فلسفی، بحران مدرنیته «بحران ایده‌ها» است که خود را در از دست دادن ایده‌ها، آرمان‌ها و باورهای پایه‌گذار آن در قلب و ذهن مردم نشان می‌دهد. اعتقاد بر این بود که پروژه مدرنیته امکان‌پذیر است و زندگی و نشاط را برای مردم فراهم می‌کند، اما این دیگر برای بسیاری از مردم صدق نمی‌کند و بنابراین آنها به پروژه مدرنیته شک می‌کنند و بسیاری استدلال می‌کنند که این شک حذف یا جایگزین بهتری نشده است و در واقع خود را تثبیت کرده و به نیهیلیسم تبدیل شده است. توضیح دیگری برای اینکه چرا مدرنیته در بحران است را می‌توان در روایت آگوست کنت (۱۷۹۸-۱۸۵۷) درباره مدرنیته یافت که در آن او این ایده را مطرح می‌کند که فناوری صنعتی «مدرنیته» را تعریف و ایجاد می‌کند و دستاورد بزرگ بشری و پیشرفت تمدن بشری است. به عبارت دیگر، صنعتی‌سازی و فناوری‌سازی برای بشریت خوب است و جوامعی را مدرن می‌سازد که در آن مهندسان و تکنوکرات‌ها چهره‌های اصلی هستند که تضمین می‌کنند صنعتی‌سازی و فناوری‌سازی بدون وقفه ادامه می‌یابد. برای کنت، اگر بحران مدرنیته وجود داشته باشد، فقط در مرحله انقلابی موقت به سمت مدرنیته صنعتی و تکنولوژیک است. کنت دریافت که مرحله انقلابی به‌طور غیرضروری توسط تعصبات قدیمی و

تعصبات دنیای باستانی و مبتنی بر ایمان و همچنین سیاست‌زدگی بی‌معنی که موانعی بر سر راه توسعه اجتناب‌ناپذیر صنعتی و فناوری هستند، طولانی شده است. (اوسوآرد، مارینوس، ۲۰۱۷)

جهان مدرن از شهروندان، انجمن‌های مدنی و سیاسی تشکیل شده است که باید به طور مشترک کار کنند و در جهت ارتقای «آزادی»، «برابری» و «برادری» و در نتیجه شکل‌دهی یک فرهنگ دموکراتیک واقعی تلاش کنند. توکویل «مدرنیته» را در بحران یافت، زیرا آرمان‌های مدرن مانند «آزادی»، «برابری» و «برادری» به‌طور پیوسته در نهادهای کلیدی جامعه از جمله در دولت به کار گرفته نشده‌اند و در عوض، عرصه سیاسی به‌ویژه مورد استفاده و تسلط اژیتاتورهای سیاسی قرار گرفته است تا نتیجه‌ای مثبت برای همه به همراه نداشته باشد. بنابراین، برای توکویل، فناوری - یکی از ارزشمندترین جوایز مدرنیته - نیرویی نیرومند و رهایی‌بخش نیست، بلکه معضل و ابزاری است برای بردگی انسان و افسون‌زدگی مدرنیته. بحران مدرنیته به معنای نامشخص بودن مدرنیته از هدف خود است. هدف مدرنیته ایجاد جامعه‌ای مرفه بود که به طور یکسان همه انسان‌ها زن و مرد، سیاه و سفید، فقیر و غنی، پیر و جوان - را در بر بگیرد، اتحادیه‌ای جهانی از ملت‌های آزاد و برابر که هر یک شامل شهروندان آزاد شده با حقوق برابر باشد. به عبارت دیگر، زندگی خوب و رضایت‌بخش برای همه با تلاش جمعی و مشارکتی با مشارکت افراد از همه اقشار از همه اقشار جامعه. مدرنیته دیگر نه به اشرافیت و نه به امکان‌پذیری پروژه‌ی خود اعتقاد ندارد (اشتراوس ۱۹۷۹)، و فقط زمان بود که آن را کشف کند، زیرا در ابتدا بر اساس یک ایده‌آل بد تصور شده بود.

این اکتشاف البته ناگزیر بود که باعث ایجاد پوچ‌گرایی، ناامیدی و افول شود. از نظر فلسفی و جامعه‌شناختی این دیدگاه‌ها به عنوان بحران مدرنیته شناخته می‌شوند. بحران شکست یا نابودی نیست، بلکه انحطاط از درون است. این مجموعه‌ای از ایده‌های نادرست است که در نهایت منجر به آن بحران می‌شود. بحران زمان ما نتیجه از دست دادن ایمان ما به پروژه مدرن است. تمدن غرب به عنوان خالق مدرنیته. دیگر به اشراف پروژه خود اعتقاد ندارد. در یأس و نیهیلیسم فرو رفته است. (دروری، شادیا، ۲۰۰۵، ص ۱۵۱)

احیاگران اسلامی می‌گویند آنچه در مورد مدرنیته نگران‌کننده و مخرب‌تر است و منبع اصلی «بحران مدرنیته» می‌باشد سکولاریسم است. از منظر آنها سکولاریسم است که همه مشکلات مدرنیته از آن سرچشمه می‌گیرد و بشریت را به سوی خودباختگی می‌کشاند. چه سکولاریسم به معنای جدایی دین از سیاست باشد، چه به معنای محدود کردن دین به حوزه داخلی یا انحلال کامل دین از طریق اجبار دولتی و مقررات نهادی، سکولاریسم به عنوان یک چارچوب اعتقادی و سکولاریزاسیون به عنوان یک فرآیند نمی‌تواند بیش از این شکوفا شود. آنها به دنبال مقابله مذهبی و غلبه بر سکولاریسم هستند تا اسلام بتواند هم بر حوزه خصوصی و هم بر حوزه عمومی تسلط یابد، زیرا اسلام به طور کلی به عنوان یک روش کامل زندگی در حوزه خصوصی و همچنین در حوزه عمومی برنامه دارد. طرح آنها این است که همه حوزه‌های حیاتی جامعه مدنی، قانونگذاری و آموزش را با استفاده سنجیده از تمام سازوکارهای ابزار مدرنیته از جمله علم و فناوری، اما نه سکولاریسم، تحت اسلام قرار دهند. بنابراین، احیای اسلامی معاصر، فرآیندی است که از طریق آن احیاگران به دنبال آن هستند که اسلام را با همه مناسک، اعمال و نهادهایش در زندگی روزمره خصوصی و عمومی مدرن به طور کامل جاسازی کنند. پدیده‌ای ضد مدرنیته نیست، بلکه می‌خواهد بسیاری از ابزار مدرنیته از جمله علم و فناوری و اختراعات مدرن آن را در ترکیب با جهان‌بینی، اصول و ارزش‌های اسلامی برای اصلاح مدرنیته به کار گیرد و به آن افسونی تازه ببخشد.

احیای اسلامی معاصر به عنوان پاسخی به بحران مدرنیته

احیای اسلامی معاصر یک نیروی ارتجاعی پیچیده چند وجهی است که با استفاده از خوانشی تفسیری متمایز از اسلام و مسلح به ارتش عظیمی از اعضا و حامیان، هدف خود را حذف آنچه به عنوان مخمصه جهانی موجود است می‌داند و تصویری از یک نظام مدرن اسلامی را بازسازی می‌کند. این مخمصه نتیجه آن چیزی است که در محافل احیاگر اسلامی به عنوان مغایرت فاحش با موازین سنت با حسن نیت اسلامی مبتنی بر قرآن و روایات تلقی می‌شود. این یک افزایش قابل توجه در آگاهی اسلامی به ویژه در افراد مسلمان اسمی در سراسر جهان است. احیای اسلامی معاصر که توسط مجموعه‌ای از جنبش‌های احیاگر اسلامی متفاوت تشکیل شده است، خود را در اشکال متعددی به عنوان واکنشی دفاعی در برابر بحران مدرنیته نشان می‌دهد. ویژگی بارز آن برنامه ریزی برای بازگشت به مبدأ اسلامی - مبانی اعتقادی و چارچوب قانونی (شریعت) همانطور که در قرآن و سنت آمده است و تقویت نفوذ اسلام در همه عرصه‌های زندگی است. احیای اسلامی معاصر دارای ویژگی ایدئولوژیک است و نشان دهنده واکنش تدافعی به شرایط بحرانی حاکم بر جوامع مختلف مسلمان و همچنین در سایر نقاط جهان است که در آن نارضایتی عمیق اجتماعی-فرهنگی و اقتصادی، نابسامانی، نارضایتی و کاهش شعائر اسلامی وجود دارد.

اصطلاح، احیای اسلامی در معنای خود بسیار مورد مناقشه است. محققان هنوز به یک تعریف موافق از این پدیده دست پیدا نکرده‌اند و این عمدتاً به دلیل این واقعیت است که از نظر درونی بسیار ناهمگون است که توسط جنبش‌هایی با ایدئولوژی‌های متنوع، تفسیرهای متفاوت، تشکیل شده است. به عنوان شکلی از شناخت اسلامی فزاینده تحت عبارات مختلفی از جمله «بیداری»، «بنیادگرایی»، «اسلام گرایی»، و «تقوا» مورد بررسی قرار گرفته است. بسیاری از محققین احیای اسلامی معاصر را با استناد به درک خود از آن بر انواع مختلف جنبش‌های احیاگر از جمله ماهیت، ایدئولوژی، روش و اهداف آن‌ها تعریف می‌کنند، و از این رو الغنوشی خاطرنشان می‌کند که: منظور از نهضت اسلامی مجموع فعالیت‌های ساطع شده با انگیزه اسلام برای دستیابی به اهداف و احیای دائمی برای کنترل و هدایت دائمی واقعیت است. این تصور با توجه به این که اسلام برای همه زمان‌ها و مکان‌ها است، احیای پیام آن را با توجه به تغییر زمان و مکان و توسعه علم و دانش و هنر ضروری می‌کند. بر این اساس، اهداف، راهبرد و شیوه عمل نهضت اسلامی به تناسب زمان و مکان متفاوت خواهد بود. (الغنوشی، ۲۰۰۰، ص ۱۱)

منظور از «جنبش‌های اسلامی» مجموعه سازمان‌های مختلف مرتبط با اسلام است. آنها در حوزه کنشگری اسلامی در چارچوب چشم اندازی جامع از زندگی بشری عمل می‌کنند و از طریق این دیدگاه اسلامی در انتظار رویدادهای بیداری فراگیر مردم اسلامی هستند. آنها می‌کوشند تا در هر جنبه‌ای از زندگی اجتماعی تأثیر بگذارند تا آن را بر اساس موازین اسلامی ترمیم و اصلاح کنند. (ابو عزه، ۱۹۸۹، ص ۱۷۹) ابو السعود اظهار می‌دارد که منظور از جنبش‌های اسلامی این است: همگرایی افراد مسلمان در کمیسیونی که سیستم حکومتی خاص خود را دارد. آنها در اعماق قلب خود به اسلام، اعمال، مقررات و قوانین آن ایمان دارند. آنها آموزه‌های اسلامی را در زندگی روزمره و در حدود قدرت و ادراک خود پیاده می‌کنند. از شریعت و الگوی خود برای چارچوب‌های زندگی خود که از طریق «ساختارهایی» که در انطباق با نیازهای خود و تحولات محیط پیرامون خود یافته‌اند، استفاده می‌کنند. (ابو السعود ۱۹۸۹ ص ۳۵۴)

تعدادی از متفکران مسلمان وجود دارند که الهام بخش احیای اسلامی معاصر هستند. دسته‌ای از متفکران مسلمان را باید احیاگر مدرنیست دانست، زیرا آنها نوگرایی اسلام را تجویز می‌کردند و دسته دیگر را صرفاً احیاگر اسلام‌گرا، باید نامید، زیرا

هدف آنها اسلامی کردن مدرنیته بود. احیاگران مدرنیست متفکرانی مانند جمال الدین افغانی (۱۸۳۸-۱۸۹۷) از ایران، سید احمد خان (۱۸۱۷-۱۸۹۸) از هند و محمد عبده (۱۸۴۹-۱۹۰۵) از مصر بودند که به عنوان فعالان مسلمان تجدید طلب، به شهرت رسیدند. شرارت استعمار و سکولاریسم غرب علیرغم تفاوت‌های جزئی در اندیشه‌هایشان در مورد مدرنیته و قرائت منابع اسلامی - قرآن و احادیث، آنها در مورد مسئله نفوذ و فعالیت‌های غرب در جهان اسلام متحد ایستادند و توافق کردند که مسلمانان باید اسلام را بر اساس عقل درک کرده و عمل کنند، زیرا این امر باعث غنای فکری و مادی آنها می‌شود و آنها را قادر می‌سازد تا به طور مؤثر به اهداف خود برسند. آنها می‌خواستند آموزش و پرورش وسیله‌ای باشد که مسلمانان با استفاده از ابزار تفکر عقلانی با ایمان آشنا شوند. راه حل عدم انحطاط مسلمانان و نجات جوامع مسلمان را در آموزش دیدند. آنها همچنین می‌خواستند از طریق آموزش، سازگاری اسلام را با بسیاری از افکار و ارزش‌های مدرن غربی نشان دهند. این متفکران را باید مدرنیست نامید زیرا آنها به دنبال پر کردن شکاف بین سنت گرایان اسلامی و اصلاح طلبان سکولار بودند. راهبردی که آنها برای دستیابی به این هدف ابداع کردند، ترکیب نگرانی‌های جامعه داخلی زمان خود با نیاز به پاسخ‌گویی به ویرانی ناشی از استعمار اروپایی و چالش‌های مدرنیته بود. مسلمانان همچنان ضعف‌های داخلی و غصب استعمار غربی را نشان می‌دادند که به صنعت محلی آسیب دائمی وارد کرد، کشاورزی را تغییر داد و اقتصاد را صنعتی کرد، فرآیندها و نظام سیاسی را متحول کرد، نهادهای کلیدی مانند آموزش و قضایی را با نهادهای غربی جایگزین کرد، و آرمان‌های سکولار غربی و ارزش‌های فرهنگی را در سراسر جهان اسلام گسترش داد.

مدرنیست‌ها از نخبگان مسلمان و حاکمانی که مخالف اصلاحات بودند و نتوانستند با تجاوزات غرب مبارزه کنند، انتقاد کردند (ارجمند ۲۰۰۲) آنها با مهار نیروی سیاسی و فکری، فعالانه به مخالفت با قدرت سلطه پرداختند و برای آزادی‌های مشروطه بسیار سخت تلاش کردند و برای رهایی از کنترل بیگانگان مبارزه کردند. آنها با ترکیب اصول اسلامی با نهادهای ارزش‌ها و دستاوردهای مفید غربی در همه عرصه‌های زندگی - اجتماعی، اقتصادی، فکری و سیاسی در سراسر جهان اسلام، استدلالی قوی و متقاعدکننده برای اصلاحات ارائه کردند. آنها می‌خواستند اسلام را نه تنها مدرن کنند تا در دنیای مدرن مهم و مرتبط باشد، بلکه از مدرنیته بهره‌مند شود. دسته دیگر، اسلام‌گرایان، متفکرانی مانند سید ابوالاعلی مودودی (۱۹۰۳-۱۹۷۹) از هند، سید قطب (۱۹۰۶-۱۹۶۶) از مصر، و حسن البنا (۱۹۰۶-۱۹۴۹) از مصر را شامل می‌شود. کنشگری، تفکر روشنفکرانه و پارادایم احیاگر آنها از بحران عمیق جهان اسلام در دوران استعمار و امپریالیسم غرب و پس از آن سرچشمه می‌گیرد. ایدئولوژی اسلام‌گرایانه آنها با دستیابی به رهایی بین‌المللی از هژمونی و نفوذ غرب و بحران توسعه ناشی از مدرنیزاسیون غربی و سکولاریزاسیون نه تنها جهان اسلام بلکه در کل جهان مرتبط است. در درون جهان اسلام، مودودی، قطب و البنا به دنبال حذف مدرنیزاسیون به سبک غربی بودند که شامل سکولاریزاسیون نیز می‌شود و مسیر توسعه را با ویژگی‌های اسلامی تجویز کردند. آنها ارزش‌های غربی و شیوه زندگی را منحنی و ذاتاً ویرانگر می‌دیدند. از منظر آنها، مدرنیته غربی ساختارها و الگوی زندگی سنتی را ویران می‌کند، مقدسات را از بین می‌برد، عادات دیرینه و زبان‌های موروثی را تضعیف می‌کند، و جهان را به عنوان ترکیبی از عناصر از هم گسیخته که نیازمند بازسازی عقلانی هستند، رها می‌کند. برای توسعه جوامع مسلمان، آنها چیزی را که می‌توان جامعه‌گرایی اسلامی نامید، به عنوان جایگزینی برای سرمایه‌داری و کمونیسم ارائه کردند. از نظر آنها، نظام سکولاریزه شده غربی نمی‌تواند فضایل اخلاقی و عدالت اجتماعی جهانی و رفاه مشترک، ایجاد کند. اسلام نظام اثباتی کاملی است که به گفته آنها می‌تواند این امر را فراهم کند و از این رو مسلمانان را به اسلامی سازی جهان مدرن دعوت کردند.

این امر مستلزم استقرار مجدد نهادهای اسلامی، احیای مجدد فرآیندهای اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی اسلامی و تحقق هویت واقعی اسلامی است.

هویت اسلامی که فراتر از قومیت، و نژاد است، به مفهوم امت اسلامی اشاره دارد. حکومت اسلامی مبتنی بر شریعت اسلامی برای حفظ موجودیت آن است» (رابرتس، هیو، ۱۹۸۸، ص ۵۵۷). در سطح سیاسی، آنها به شدت با حاکمیت ملی سکولار و دولت-ملت‌ها مخالفت کردند و از همه مسلمانان می‌خواهند که در ایجاد یک دولت اسلامی با «حاکمیت الهی» که در آن خداوند کارآمدی، جهان‌شمولی و کنترل بر همه چیز اعمال می‌کند، مشارکت کنند. آشکارا مخالف سکولاریسم هستند و با هرگونه جدایی سیاست و مذهب مخالف هستند و از ایجاد یک حکومت دینی حمایت می‌کنند. در دولت اسلامی که در آن «حاکمیت دولت باید با قوانین شریعت سازگار باشد کارکردها و مقامات اجرایی و مقننه باید از قوانین شریعت اطاعت و کمک کنند» (رابرتس، هیو ۱۹۸۸، ص ۵۵۷) برای آنها نه تنها جهان اسلام بلکه مدرنیته به عنوان یک نظام جهانی در بحران است. این بحران از نظر آنها تنها با اسلامی کردن مدرنیته قابل حل است. و این امر هماهنگی، عدالت و رفاه جهانی را برای همه شهروندان دنیای مدرن به ارمغان خواهد آورد. چیزی که نه تنها بسیاری از مسلمانان در آرزوی آن هستند، بلکه بسیاری از ستم‌دیدگان و مستضعفان در سراسر جهان بی هدف در جستجوی آن هستند. احیای معاصر اسلامی جایگاه برجسته ای را به خود اختصاص داده است، به ویژه در تصورات غربی و پژوهش‌های مبتنی بر غرب در مورد اسلام به عنوان یک دین. محققان غربی نسبت به خطر «احیای اسلامی معاصر» هشدار داده اند و توجه را به برخورد جهانی بین اسلام و غرب، که آن را «برخورد تمدن‌ها» توصیف می‌کنند، معطوف کرده اند. به عنوان مثال، ساموئل هانتینگتون پیشنهاد کرده است که "غرب در اوج قدرت خود با غیرغرب‌هایی روبرو می‌شود که به طور فزاینده ای تمایل، اراده و منابع برای شکل دادن به جهان به روش‌های غیرغربی دارند" و درگیری آینده بین غرب و بقیه، مسلمانان از این منظر، احیای اسلامی معاصر صرفاً احیای سنت دینی قدیمی است که ضد مدرنیته و نگرش‌های متخاصم و نابردبار مسلمانان نسبت به غرب و غیر مسلمانان است. به نظر می‌رسد که تهدیدی برای منافع غرب، نظم مدنی و امنیت سیاسی، از نظر اجتماعی محافظه‌کار، و در جهت ایجاد یک دولت اسلامی مبتنی بر شریعت است. (هانتینگتون، ساموئل، ۱۹۹۳، ص ۲۶-۳۹)

مسلمانان به طور کلی و احیاگران اسلامی به طور خاص در زمینه‌های فرقه‌ای، عقیدتی، اعتقادی، فرهنگی و سیاسی با یکدیگر تفاوت دارند. آنها همچنین در بسیاری از مسائل اساسی و الهام گرفته از دیدگاه‌ها و سیاست‌های مختلف متفاوت هستند و سیاست‌ها و روش‌های متفاوتی برای ایجاد تحول اجتماعی و بهبود وضعیت در جوامع و جوامع مربوطه خود دارند. پویایی احیای معاصر اسلامی را باید در مقابل دیالکتیک مستمر نوسازی اسلام و اسلامی‌سازی مدرنیته درک کرد، آن‌گونه که مسلمانان تجربه می‌کنند که چه از نظر مادی و چه معنوی به واسطه تأثیرات مدرنیته به حاشیه رانده شده‌اند. علیرغم سایه‌ها و اشکال فراوان احیای اسلامی معاصر و تنوع در نگرش سیاسی، جنبش‌های احیاگر اسلامی دارای اشتراکاتی هستند. این جنبش‌ها در جوامع مختلف مسلمان تا حدی واکنشی در برابر فساد بومی، رکود اقتصادی و عدم اطمینان، و سیاست استبداد و سرکوب است. (فرث ریموند، ۱۹۸۱). (به عنوان مثال، در خاورمیانه، علیرغم دستاوردهای اقتصادی بزرگی که در بسیاری از کشورهای نفت خیز به دست آمده است، همه از این مزایا بهره‌مند نشده‌اند، بلکه تنها تعداد کمی از نخبگان از این مزایا برخوردار شده‌اند که نابرابری‌های مادی و عدم تعادل اجتماعی را ادامه داده و به شدت قابل توجه هستند. دولت‌های این کشورهای نفت‌خیز اغلب توسط دسته‌های کوچکی از خودی‌ها، مانند رژیم نظامی الجزایر، کنترل قدرت در پشت نمای غیرنظامی و هدایت ثروت نفتی کشور به حساب‌های شخصی یا رژیم خانوادگی عربستان سعودی، که تنها به نفع تعداد کمی از

مردم است، اداره می‌شوند. جهان اسلام در آسیا و آفریقا از نعمت فراوانی منابع طبیعی برخوردار است. با این حال، پنجاه درصد از فقیرترین مردم در سراسر جهان در جهان اسلام زندگی می‌کنند. کشورهای جنوب صحرای آفریقا از جمله این کشورهاست.

پیشانی، بیگانگی، سرخوردگی و نارضایتی از رهبری سیاسی و جایگزین‌های ایدئولوژیک باعث شده است که اسلام را به عنوان وسیله‌ای برای ابراز ناامیدی کلی خود انتخاب کنند. احیاگران اسلامی نه تنها نگران وضعیت اسفبار مسلمانان بلکه همه شهروندان جهان هستند که تحت مدرنیته رنج می‌برند. بنابراین، وقتی از رنجی که دیگران تجربه می‌کنند یاد می‌گیرند، عموماً به دلیل شکست‌های مدرنیته اشاره می‌کنند.

احیاگران اسلامی بر این باورند که با احیای مرجعیت دین، نهادهای اجتماعی بار دیگر دارای معیارهای اخلاقی روشن و والایی، خواهند شد. سیاست بیانی مقدس و «مؤمنان واقعی» عضویت کامل در امت (جامعه مسلمانان) خواهند داشت. آنگاه همه شئون زندگی تحت تأثیر اجرای همه جانبه مبانی اسلام و شریعت قرار می‌گیرد

احیای معاصر اسلامی کوششی برای مقابله مستقیم با مدرنیته است که از طریق سکولاریسم مادی مولد همه سختی‌ها و در نتیجه بحران آن تلقی می‌شود. سکولاریسم که نفوذ دین را در امور عمومی و مدنی از بین می‌برد، جامعه را با بی‌خدایی القا می‌کند و در نتیجه فساد و بی‌اخلاقی گسترده‌ای را به دنبال دارد. (جان علی، رضوان، صاحب، ۲۰۲۲)

احیاگران اسلامی نیازی به جایگزینی مدرنیته نمی‌بینند، بلکه در صدد اصلاح آن با حذف سکولاریسم و القای ارزش‌های اسلامی در آن هستند. به عبارت دیگر، احیای اسلامی معاصر، اسلامی کردن مدرنیته است که متضمن رواج نمادها، اصول و نهادهای اسلامی در جامعه و فروپاشی حوزه‌های مقدس و ناپسند در یک جامعه است.

احیاگران، معتقدند که اسلام باید نظم جهانی باشد (میناردی، آنتون، ۲۰۱۸) آنها می‌گویند که اسلام راه کامل زندگی است که خداوند مقرر کرده است و شریعت یک قانون لایتغیر الهی است و معتقدند اسلام هنجارهای گروهی را تقویت می‌کند برای رفتار فردی نهاد تحریم اخلاقی را پیش‌بینی می‌کند. آنها استدلال می‌کنند که اهداف و ارزش‌های جهانی را فراهم می‌کند که به نوبه خود احساس ثبات و وحدت را به امت ارائه می‌دهد و به امنیت آن و حفظ تعادل اجتماعی کمک می‌کند. همه جنبش‌های احیاگر اسلامی، علی‌رغم تفاوت‌هایی که بینشان وجود دارد، به شیوه‌ی خاص خود به دلیل ایدئولوژی، اهداف و روش‌های خود و نیز شرایط حاکم بر جامعه یا جامعه خود، در ترویج چنین امری مشارکت دارند. آنها به دنبال کمک به دگرگونی مدرنیته به عنوان بخشی از پروژه بزرگتر احیای اسلامی معاصر هستند. هدف آنها تغییر مدرنیته است. یکی از جنبه‌های کلیدی فرآیند تحول، خلاصی مدرنیته از سکولاریسم آن است. به عبارت دیگر، توانمند ساختن ادیانی مانند اسلام برای ایفای نقش کلیدی هم در زندگی عمومی و هم در محیط خصوصی است. احیاگران اسلامی خود را موظف می‌بینند که با براندازی جدایی دین از سیاست، سکولارها را اسلامی کرده و فعالیت‌های مذهبی خود را تأیید کنند. یکی دیگر از جنبه‌های برجسته جنبش‌های احیاگر اسلامی، ظهور آنها به عنوان جایگزینی برای ایدئولوژی غالب دولت سکولار و اقتدار سکولار است. از اینجا می‌توان دریافت که جنبش‌های احیاگر اسلامی به عنوان بخشی از پدیده بزرگ‌تر احیای اسلامی معاصر، جنبش‌های یکپارچه هستند. آنها همچنین جنبش‌های واکنشی بیداری سیاسی و ایمان‌سازی هستند که اعضا را در فرآیند بازتعریف و جهت‌گیری مجدد خود به سمت تحول در زندگی شخصی و فضاهای اطراف خود درگیر می‌کنند. از آنجایی که سکولاریسم تهدیدی برای اسلام است، احیاگران به عنوان نگهبانان جدید ایمان خود به دفاع از خود متوسل می‌شوند تا پیوندهای

محکم‌تری با اسلام را با انجام تبلیغ در جنبش‌های مربوطه خود احیا کنند. آنها بر این باورند که می‌توانند نمونه‌های خوبی برای سایر مسلمانان و هموطنان خود باشند که می‌توانند از آنها الگوبرداری کنند و در این سطح پایه، مدرنیته به تدریج و مطمئناً به سمت بهتر شدن تغییر خواهد کرد. از طریق تعالی معنوی و بازآفرینی اخلاقی و معرفی آیین‌ها و اعمال اسلامی مبتنی بر کتاب مقدس، فرآیندهای اجتماعی-اقتصادی و سیاسی و توسعه نهادی تلاش می‌کنند تا امت را بر اساس شیوه‌ای جدید از پیگیری زندگی در مدرنیته گرد هم آورند. همه اینها برای تجدید قوا در آموزه‌ها و شعائر اسلامی و تلاش برای تبدیل شریعت و اسلام (مبتنی بر قرآن و روایات) به شیوه وجودی غالب در مدرنیته است.

نتیجه‌گیری

مدرنیته یک پدیده پیچیده جهانی است که ترکیب پیچیده‌ای از هنجارها، نگرش‌ها و شیوه‌های اجتماعی-اقتصادی و سیاسی-فرهنگی خاص است که سراسر جهان را فرا گرفته است. با نوآوری تکنولوژیک، پیشرفت علمی، اکتشافات و اختراعات پزشکی، غلبه عقلانیت، پیدایش بوروکراسی، شهرنشینی سریع، ظهور دولت-ملت‌ها، تبادلات مالی و ارتباطات شتابان و گسترش سکولاریسم، یعنی کاهش تأکید بر دیدگاه‌های دینی، دگرگونی الگوهای تاریخی دینی را به همراه داشته است. مدرنیته به بشریت نوید یک زندگی سرشار از رفاه و عدالت را داد. از منظر تجدید حیات اسلامی معاصر، وعده مدرنیته تنها در بخش‌های خاصی از جهان، عمدتاً در غرب، محقق شد و در نتیجه جهان اسلام کنار گذاشته شد و هنوز از وعده مدرنیته برخوردار نشده است. وعده محقق نشده مدرنیته در توصیف زیر از مدرنیته به تصویر کشیده شده است. از نظر احیاگران اسلامی، وعده مدرنیته را نمی‌توان به صورت جهانی محقق کرد، زیرا یکی از ویژگی‌های کلیدی - سکولاریسم - مانع بزرگی در راه رفاه، برابری و عدالت در سراسر جهان است و این آفت مدرنیته است و آن را به سمت بحران خود مانند فقر گسترده و کمبود یا نبود سرمایه‌گذاری در بسیاری از کشورها، آموزش و پرورش، اشتغال و اشتغال می‌برد.

احیاگری اسلامی معاصر، ضد مدرنیته نیست، بلکه ضد سکولاریسم و غرب ستیزی است و از این رو، پاسخ یا واکنشی مبتنی بر دین به بحران مدرنیته است. (لاپیدوس ۱۹۹۷) بحران مدرنیته نه تنها بر مسلمانان بلکه بر مردم سراسر جهان تأثیر می‌گذارد. حتی در ثروتمندترین کشورها مانند ایالات متحده آمریکا و استرالیا، بسیاری از شهروندان عادی از بحران مدرنیته در امان نیستند که برای اشتغال، آموزش، عدالت اجتماعی، مراقبت‌های بهداشتی، خدمات پزشکی، برابری فرصت‌ها و رضایت عمومی مبارزه می‌کنند. از نظر احیاگران اسلامی بحران مدرنیته نتیجه مستقیم انتخاب قداست زدایی از جهان از طریق عمومیت بخشیدن به اصول سکولاریسم و از طریق فرآیند سکولاریزاسیون - جداسازی دین از سیاست است. سرمایه‌داری مادی به‌عنوان یک نظام کلان اقتصادی و کلان فرهنگی و ارزش‌های سکولار به رونق زیادی منجر شده و منافع قابل توجهی برای رفاه به ارمغان آورده است و سطوح بالایی از آزادی فردی و سیاسی و زیرساخت‌ها، بهداشت و تدارکات اجتماعی به خوبی تولید می‌کند. با این حال، در عین حال، سطوح رو به رشدی از نابرابری نه تنها در کشورهای فقیر، بلکه در بیشتر کشورهای مرفه در کنار رکود اقتصادی و محدودیت‌ها وجود دارد که فرصت‌های کمتر و افزایش ناامنی را برای بسیاری از شهروندان ایجاد کرده است. همچنین معنویت دینی را تضعیف کرده است که برای بسیاری از مردم منبع روشنگری، هدف، تعلق و احساس رفاه روانی و اجتماعی است. از منظر احیاگر اسلامی، این عوامل مجموعاً بحران مدرنیته را مشخص می‌کند، بنابراین نمی‌توان اجازه داد که ادامه یابد و آن‌ها این وظیفه را بر عهده گرفته‌اند که جهان را، برای خود و دیگران، از آنچه به‌عنوان آشکار شدن خودباختگی و یک فاجعه جهانی از طریق بحران مدرنیته می‌دانند، نجات دهند. در پاسخ، طرحی ابداع کرده‌اند و آن این است

که آنچه را که اسلام می نامند - شیوه زندگی جامع و کامل مبتنی بر قرآن و احادیث (روایات نبوی) و بر اساس شریعت الهی - به جهان بدهند. احباگران اسلامی اظهار می دارند که با اصلاح نهادهای کلیدی در جامعه مانند خانواده، آموزش و پرورش و دادگاه، اسلامی کردن الگوی زندگی روزمره و استقرار خلافت شرعی، می توان مدرنیته را از خودباختگی نجات داد و این همان چیزی است که آنها برای آن تلاش می کنند.

منابع

- آدورنو، تئودور (۱۹۹۷) نظریه زیبایی شناسی. ترجمه رابرت هالو-کنتور. ویرایش شده توسط گرتل آدورنو و رولف تیدمن، مینیاپولیس: انتشارات دانشگاه مینه سوتا.
- آقابابایی، احسان و رزاقی، محمد، (۲۰۲۲). بنیادگرایی اسلامی و جنسیت: پژوهش انتقادی در دین ۶۶-۲۴۹.
- ابوعزه، عبدالله (۱۹۸۹) به سوی نهضت‌های علمی و مسالمت آمیز اسلامی. تصحیح عبدالله النفیسی. قاهره: کتابخانه مدبولی.
- اتزیونی، آمیتای (۱۹۷۵) بحران مدرنیته: انحراف یا زوال، مجله بین المللی جامعه شناسی تطبیقی شانزدهم: ۱-۱۸.
- ارجمند، سعید (۲۰۰۲) جنبش اصلاحات و بحث مدرنیته و سنت در ایران معاصر. مجله بین المللی مطالعات خاورمیانه ۳۱-۷۱۹.
- اسپوزیتو، جان، (۱۹۸۳) صداهای اسلام احیاگر. آکسفورد: انتشارات دانشگاه آکسفورد.
- اوترام، دوریندا (۱۹۹۷) روشنگری. کمبریج: انتشارات دانشگاه کمبریج.
- اوسوآرد، ماریوس. (۲۰۱۷) گفتمان‌های «بحران مدرنیته» و ظهور فن‌آوری‌های مالی در جهان مکانیزه رقابتی. فلسفه و فناوری ۵۹-۷۶.
- بردبری، مالکوم، و جیمز مک فارلین، (۱۹۹۱) مدرنیسم: لندن: نشر پنگوئن.
- توبرا، پیوتر (۲۰۰۱) دغدغه‌های مدرنیته، بررسی جامعه شناسی لهستانی ۹۸-۲۸۱.
- تیلور، چارلز (۲۰۰۷) عصر سکولار. کمبریج: انتشارات دانشگاه هاروارد.
- دراج، منوچهر (۱۹۹۹) بحران مدرنیته و تجدید حیات دینی: بررسی تطبیقی بنیادگرایی اسلامی، بنیادگرایی یهودی و الهیات آزادیش. قطب نمای اجتماعی ۴۰-۲۲۵.
- دروری، شادیا (۲۰۰۵) ایده‌های سیاسی لئو اشتراوس، به روز شده ویرایش. نیویورک: پالگریو مک میلان.
- دسوکی، علی، (۱۹۸۲) تجدید حیات اسلامی: منابع، پویا و دلالت. در تجدید حیات اسلامی در جهان عرب. نیویورک: ناشران پراگر.
- دمیر، اومر و مصطفی آکار (۱۹۹۲) مدرنیسم: استانبول: انتشارات آغاچ.
- دوارا، پراسنجیت (۲۰۱۵) بحران مدرنیته جهانی: سنت‌های آسیایی و آینده‌ای پایدار. کمبریج: انتشارات دانشگاه کمبریج.
- رابرتز، هیو (۱۹۸۸) اسلام‌گرایی رادیکال و معضل ناسیونالیسم الجزایر: آریایی‌های جنگ زده الجزایر. فصلنامه جهان سوم ۸۹-۵۵۶.
- رحمان، محمد (۲۰۲۱) اسلامی سازی: رویکردی جامعه شناختی.
- ریزبرودت، مارتین (۲۰۰۷) فرهنگ و وعده‌های نجات، نظریه ادیان. مونیخ،
- طالب، نسیم (۲۰۰۷) تاثیر امر بسیار غیرممکن. نیویورک: انتشارات رندوم هاوس.
- علی و جان و رضوان صاحب (۲۰۲۲) مطالعه جامعه شناختی جماعت تبلیغ: کار برای خدا. چم: پالگریو مک میلان.
- الغنوشی، راشد (۲۰۰۰) نهضت اسلامی و مسئله تغییر. لندن: مرکز مطالعات و ترجمه المغربی.
- فرث، ریموند (۱۹۸۱) رایحه معنوی: دین و سیاست. مردم شناسی آمریکایی ۵۸۲-۶۰۱.
- کپل، ژیل (۱۹۹۴). انتقام خدا: تجدید حیات اسلام، مسیحیت و یهودیت در دنیای مدرن. پارک دانشگاه: انتشارات دانشگاه ایالتی پنسیلوانیا.

- کدی، نیکی (۲۰۰۳) سکولاریسم و نارضایتی های آن، ۱۴-۳۰
- الکساندر، جفری (۲۰۱۵) سمت تاریک مدرنیته. کمبریج: نشر پولیت پرس.
- گیدنز، آنتونی (۱۹۹۱) پیامدهای مدرنیته، استنفورد: انتشارات دانشگاه استنفورد
- گیرلینگ، جان (۱۹۹۷). فساد، سرمایه داری و دموکراسی. لندن: نشر روتلج.
- لاپیدوس، ایرا. (۱۹۹۷) احیای اسلامی و مدرنیته، جنبش های معاصر و پارادایم های تاریخی. لیدن: نشر بریل.
- مارتینلی، آلبرتو (۲۰۰۵) مدرنیزاسیون جهانی: بازاندیشی در پروژه مدرنیته. لندن: سیج
- منشی پوری، محمود (۱۹۹۸) اسلام گرایی، سکولاریسم و حقوق بشر در خاورمیانه. بولدر: ناشران.
- واگنر، پیتر (۲۰۱۲) مدرنیته: درک حال. کمبریج: نشر پولیت پرس
- وو، بینگ بینگ. (۲۰۱۸) سکولاریسم و سکولاریزاسیون در جهان عرب. مجله مطالعات خاورمیانه و اسلامی (در آسیا) ۵۵-۶۵.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۹۹۳) برخورد تمدن ها، نشر امور خارجه، ۲۲-۴۹
- هراکلیدس، الکسیس و آدا دیالا (۲۰۱۵) مداخله بشردوستانه در قرن طولانی نوزدهم، منچستر: انتشارات دانشگاه منچستر.
- یونگ، دیتريش (۲۰۱۶) شناخت ندای چندگانه مدرنیته های اسلامی: مصداق جهاد ۶۱-۸۵.